

سرقت به خاطر چشم و هم چشمی همسر

اعتیادش آنقدر شدید است که کلمات را با فاصله بیان می کند و بعد از هر جمله، کلی فکر می کند تا شاید جمله بعدی را به یاد بیاورد. جرمش زورگیری است و زمانی که پلیس دستور توقف داد، به جای ایست، پایش را روی گاز گذاشت. این تعقیب و گریز گرچه زمان زیادی طول نکشید اما هنگامی که ماموران دیدند حرکات ماریپیج و خطرناک آنها، احتمال آسیب رساندن به خودروهای دیگر و عابران را دارد، به ناچار دست به اسلحه شدند و با شلیک به لاستیک های خودرو، متهمان را دستگیر کردند. گفت وگویی با طراح اصلی این سرقت ها داشتیم که در ادامه می خوانید.

به خاطر زورگیری و سرقت خودرو بازداشت شدی؟

تقصیر همسر است، مدام دلش چیزهای جدید می خواهد. گوشی مارک، طلا، لباس های گران قیمت، مگر من چقدر در این شرایط می توانم پول به دست بیاورم که توقعات همسر را برآورده کنم. هر چه به او می گویم شرایط بد است، گوشیش بدهکار نیست، خانه ما تبدیل شده بود به میدان جنگ و من هر شب قهر می کردم و از خانه بیرون می زدم. برای برآورده کردن این خواسته ها شما بودید چه کار می کردید؟ به نظرتان فکری بهتر از سرقت وجود دارد؟!

چطور سرقت می کردید؟

هیچی، مثل خیلی از سارقان دیگر. به عنوان مسافر با دوستم سوار ماشین می شدیم و قمه و چاقو را زیر گلوئی راننده می گذاشتیم. راننده هم از ترس پایش را روی ترمز می گذاشت و او را محترمانه از ماشین پیاده و خودرو را سرقت می کردیم.

چطور وقتی قمه روی گردن کسی است او را می شود محترمانه از ماشین پیاده کرد؟

(سکوت می کند.)

بعد از سرقت چه می کردید؟

وسایل با ارزش داخل خودرو را سرقت می کردیم. از گوشی تلفن آقای راننده گرفته و پول های داخل داشبورد تا ضبط و عروسک و... خلاصه هر چه دم دستان می آمد سرقت و خودرو را رها می کردیم.

معمولا هر بار که برای سرقت می رفتید چند سرقت انجام می دادید؟

بستگی به حالمان داشت. حالمان که خوب بود سه چهار خودرو هم سرقت می کردیم.

چه شد گیر افتادید؟

آخرین خودرو را که سرقت کردیم، هنوز چند دقیقه ای نگذشته بود که خودروی پلیس پشت ما افتاد. ظاهرا مالک خودرو، وقتی خودرویش را سرقت می کنیم ماجرا را به پلیس می گوید و ماموران پلیس هم بلافاصله وارد عمل می شوند و در جست و جوی کوچه ها و خیابان های اطراف محل سرقت موفق به شناسایی ما و خودروی سرقتی می شوند.

از دست پلیس فرار کردید؟

پلیس که دستور ایست داد، می خواستم توقف کنم اما ترمز ماشین خراب بود، هرچه پایم را روی ترمز گذاشتم و سعی کردم ماشین متوقف شود، بی فایده بود. برای این که کسی آسیب نبیند

سعی می کردم

از خیابان های

یکطرفه بروم که

آسیبی به



کسی نرسد.

پس چطور متوقف شدی؟

لاستیک های خودرو را پلیس زد و با خودروی دیگری برخورد کردم.

سابقه داری؟

بله، سرقت و مواد.

آنها را هم به خاطر همسرت انجام دادی؟

همسر من خیلی ناشکر است، از روی چشم و هم چشمی با دوست و آشنا دلش می خواهد مثل آنها شود. مدام به شبکه های اجتماعی می رود و مدل های لباس و طلا و وسایل خانه می بیند و می خواهد من آنها را برایش بخرم. البته در کنار برآورده کردن خواسته های همسر، هزینه مواد را هم می دهم.

چه شده که معتاد شدی؟

قبل از ازدواج بود. همنشینی با دوستان مرا بامواد آشنا کرد. همسر من اوایل نمی دانست. اما کم کم رفتارهای مرا که دید به من مشکوک شد، مخصوصا این که سر هر کاری می رفتم، خیلی زود اخراج می شدم.

مشکلی با اعتیادت نداشت؟

مهم برایش پول بود. این که معتاد بودم اما جیبم پر پول بود، برایش کافی بود.

راز یک عکس

محمد غمخوار

تپش

در قسمت های قبل خواندید که رضا گوشی تلفن همراهش را در خانه جا گذاشت و وقتی نامزدش سیما قصد داشت آن را خاموش کند، ناگهان عکس زنی روی صفحه نقش بست. سیما تا شب منتظر ماند تا رضا به خانه برگردد و واکنش او را به این عکس ببیند. رضا با دیدن عکس رنگش پرید و سریع به دستشویی رفت تا عکس را پاک کند. سیما وقتی درباره عکس از رضا پرسید، او ادعا کرد این زن از مشتریان شیرینی فروشی است که عکسی برای چاپ روی کیک برایش فرستاده بود و حالا این عکس را اشتباه فرستاده است. او با این ادعا توانست سیما را فریب دهد و روز بعد به توصیه شهره، گوشی و سیم کارت جدیدی خرید تا بدون ترس به رابطه اش با زن شوهردار ادامه دهد؛ اما یک روز که سیما به مغازه آمده بود، گوشی را دید. همزمان هم شهره وارد مغازه شد و سیما متوجه شباهت او با عکس ارسالی برای شوهرش شد. به همین خاطر تصمیم گرفت رضا را تعقیب کرده تا راز خیانتش را افشا کند. سیما که مطمئن شده بود رضا به او خیانت کرده، سرانجام تصمیم گرفت با شهره رودررو شود. رضا موضوع را به شهره گفت و قرار شد شهره راه حلی برای آن پیدا کند و حالا ادامه داستان...

+ به چی؟

- به تهدید سیما دیگه؟

+ آهان. اون که مشکل نیست فقط باید تو انتخاب کنی؛ یا من یا سیما؟

- یعنی چی؟ واضح بگو.

+ ببین بین من و سیما یکی باید تو زندگیت باشه. اگه بخوای با اون ادامه بدی به خاطر حساسیتی که پیدا کرده باید منو فراموش کنی و بچسبی به زندگیت. یادته که بهت گفتم خط قرمز این رابطه آبروی من هست. نمی خوام به خاطر با تو بودن، آبروم بره؛ اما اگه بخوای با من باشی، باید از سیما جدا شی.

- حرف طلاق بزنم تو فامیل شری به پا میشه. تازه اون وقت همه

عقربه های ساعت به ۷ شب رسیده بود و رضا می دانست شهره تا چند دقیقه دیگر زنگ می زند. شوهر شهره نگهبان شب یک شرکت بود و ساعت ۷ شب به محل کارش می رفت. رضا وقتی به اتفاقات این چند روز فکر کرد، دلشوره عجیبی به دلش چنگ می زد. چند بار تلفن را برداشت تا به شهره زنگ بزند اما پشیمان شد و گوشی را داخل کشو گذاشت. بالاخره صدای زنگ گوشی بلند شد و نام شهره روی صفحه آن نقش بست.

- سلام. چرا اینقدر دیر زنگ زدی؟

+ سلام عزیزم. آروم باش چرا اینقدر استرس داری؟ میثم دیرتر سر کار رفت.

- فکر کردی؟

می فهمند که ما رابطه داشتیم.

شهره مکث کوتاهی کرد و در جواب حرف رضا گفت: پس بهترین راه جدایی ما از هم است.

- تو همیشه خوب فکر می کنی. این بار هم فکر کن و راه حلی بده که بتونم تورو داشته باشم.

+ فقط به راه حل هست. اونم کشتن سیماست.

- این طوری که بدتره.

+ من نقشه ای می کشم که لو نره.

- آدم کشتن که راحت نیست.

+ ببین رضا من کشش این بگو و مگوها رو باهات ندارم. این مشکل تو و زنت هست و به من مربوط نمیشه. برو تا فردا فکرات رو بکن و بعد سراغ من بیا و جواب آخرتو بدون اما و اگر بگو...

شهره بدون خداحافظی تلفن را قطع کرد. رضا شماره اش را سریع گرفت اما تلفن خاموش بود. بین دو راهی گیر کرده بود. از طرفی به شهره وابسته شده بود و از طرف دیگه نمی توانست سیما را به قتل برساند. چند بار دیگر شماره شهره را گرفت اما خاموش بود. گوشی را داخل کشو گذاشت و مغازه را زودتر بست و راهی خانه شد.

در خانه هم اوضاعش بدتر از مغازه بود. سیما اصرار داشت همین فردا با شهره قرار بگذارد و همه چیز ثابت شود. اصرارهای رضا و قسم هایش برای بی گناهی هم بی فایده بود. سیما ادعا می کرد شهره را تعقیب کرده و نشانی خانه اش را پیدا کرده و اگر رضا با او قرار نگذارد، مقابل خانه اش می رود و آبرو ریزی راه می اندازد. اصرارهای سیما، بالاخره باعث شد تسلیم توطئه شهره شود و تصمیم به قتل سیما بگیرد.

ادامه دارد